



شعر رویدادیست در عالم زبان یا آفرینشیست زبانی، ازینرو هر پرسشی از ذاتِ شعر ناگزیر ما را به‌این پرسش می‌کشاند که در میان کارکردها و کاربردهای گوناگون زبان، کارکرد و کاربرد شاعرانه‌ی آن در برابر کارکردها و کاربردهای دیگر زبان کجا و چه‌گونه می‌ایستد و رخ می‌نماید. زبان یک زیربنای طبیعی (فیزیکی) دارد که همان ساختِ آوایی آن است که از راه کارکرد اندام‌های آواساز در تن ما تولید می‌شود، و یک روینای معنایی که با «جهان ایده‌ها» در رابطه است. بازتاب ایده‌ها در آواها و درهم‌تیدگی آن‌ها همان چیزیست که «زبان» می‌نامیم. صورت‌های گوناگون این درهم‌تیدگیست که نمودهای گوناگون زبان را در ساحت‌های گوناگون کارکردی و کاربردی آن فرامی‌آورد. زبان با گزاردن معنا در ساحت‌های گوناگون کارکردی و کاربردی خود است که از چیستی چیزها و نسبت‌ها و روابطشان دم می‌زند. و این دم زدن از سوی دمیدن نفس است در دستگاه آواساز تن ما و از سوی دیگر بازگفتن چه‌گونگی حضور چیزها در جهان و نسبت‌ها و روابطشان یا، به‌عبارت دیگر، بیان معنای چیزهاست. با این بیان معناست که زبان چیزی معنادار می‌شود. ازینرو، زبان از ساحتِ آوایی، که یک کردوسکار فیزیکی به‌خودی‌خود بی‌معناست، فرامی‌رود و اشارت به‌وجود جهانی از چیستی‌ها و روابط و نسبت‌ها میان چیزها می‌کند.

۱ این گفتار متن بازنگری‌شده‌ی یک سخنرانیست که در اردیبهشت‌ماه ۱۳۷۵ در انجمنی از شاعران در تهران ایراد شده است.

هنگامی که از ذات چیزی پرسش می‌کنیم مراد ما یافتن آن ویژگی‌هایی است که یک گونه از باشنده‌ها را از دیگر گونه‌ها جدا می‌کند. از راه آن ویژگی‌هاست که یک گونه از باشنده‌ها برای ما سیما و معنایی جدا از دیگر گونه‌ها می‌یابد. همانگونه که موجودات زنده و نازنده برای ما به صورت نوع‌ها و گونه‌های بسیار پدیدار می‌شوند و هر نوع و گونه‌ای بر حسب صفت‌هایی که از آن می‌شناسیم یا به آن نسبت می‌دهیم نام‌های گوناگون به‌خود می‌گیرد و هر نوع و نیز هر گونه‌ای از هر نوع با نام خود سیمایی ویژه در ذهن ما می‌یابد، زبان نیز در کارکردها و کاربردهای گوناگون خود سیماها و نام‌های گوناگون به‌خود می‌گیرد، چنانکه زبان شعر و زبان تثر، زبان گفتار، زبان علم، زبان عامیانه، و زبان رسمی نام‌هایی هستند که ما به گونه‌های کارکردی و کاربردی زبان می‌دهیم و نام هر یک از آن‌ها صورتی از زبان را در ذهن ما رسم می‌کند. کاربرد اساسی زبان آن است که زبان همچون وسیله‌ای برای رساندن معنا به کار رود و بس و هدف از کاربرد آن تنها کارکرد آن باشد برای انجام کارها و امور زندگانی. زبان حقوقی، زبان پزشکی، زبان دادوستد و ارتباط اداری، زبان علم و فلسفه دارای چنین ویژگی‌های ابزاری است که در آن‌ها زبان از هر گونه نمود زیبایی‌شناسانه کم‌وبیش بی‌بهره است و اگر چنانچه ای از هنر نیز به آن زده شود، تنها در حد یک آرایش حاشیه‌ای است که نمی‌باید هرگز اصل کار را که همانا انجام امور و هدف‌هایی بیرون از زبان است مختل کند. اما کاربرد دیگری از زبان نیز هست که در آن زبان بی‌آنکه کم‌وبیش مقصودی در ماورای آن باشد به کار برده می‌شود، و آن هنگامی است که در زبان هنرنمایی می‌شود. زبان شوخی و بازی‌های زبانی و زبان شعر از این گونه کاربرد زبان است. البته، می‌باید یادآور شد که این تقسیم‌بندی مطلق نیست، اما در کل، کاربردهای زبان را می‌توان ذیل دو گونه‌ی کاربرد ابزاری و کاربرد هنری قرار داد.

در کاربرد ابزاری پایه‌ی طبیعی (فیزیکی) آن، یعنی زیربنای آوایی آن تنها وسیله و بُرداری است برای رساندن معنا و در این کاربرد هر گونه بازی آوایی یا معنایی ناپجا و ناروا شمرده می‌شود، بلکه دقت و رسایی معنایی بالاترین «هنر» است که از این گونه کاربرد زبان انتظار می‌رود.

اما در کاربرد هنری زبان است که بازی زبانی میدان می‌یابد و زبان رخصت می‌یابد که در ساحت آوایی و معنایی جلوه‌گری کند و رسانایی معنایی پاره‌ای از صورت هنرمندانه‌ی کاربرد زبان باشد نه چیزی جدا از آن و در نتیجه معنا نیز اینجا از گونه‌ای دیگر باشد. در وجه کاربرد ابزاری زبان، سامان درست دستوری زبان و سامان استدلالی و منطقی معناست که می‌تواند قانع‌کننده باشد، اما در وجه کاربرد هنری زبان است که صورت موسیقایی و بازیگری‌های آوایی و معنایی، یعنی در کار آمدن وزن و قافیه و واج‌آرایی و «صنایع» ادبی و شاعرانه معنا را از راه‌های دیگری می‌رساند و قانع‌کنندگی معنایی آن از راه همدلی با آنچه از «دل» شاعر و هنرمند برمی‌آید، حاصل می‌شود. در واقع، در کاربرد ابزاری زبان عقل است که هم‌زبان می‌شود یا نمی‌شود، اما در کاربرد هنری زبان «دل» است. در این دو گونه کاربرد زبان دو وجه یا دو ساحت از وجود انسانی است



که به زبان می‌آید یا زبان خود را می‌یابد. در وجه کاربرد منطقی و ابزاری زبان سازمان دستوری زبان می‌باید یا کاربرد دقیق و تعریف‌پذیر مفهوم‌ها همراه باشد. زبان علم و فلسفه و حقوق و فقه چنین زبان منطقی‌ست و اینجا میدان کارکرد عقل بشری و کاربرد هدفمند زبان است و در این ساحت است که طبیعت نیز همچون میدان کاربست عقل و به کار گرفتن سودمندان‌ی اشیاء پدیدار می‌شود و همواره غایت در میان است. در این میدان، که میدان پدیدار شدن اراده‌ی انسانی نیز هست، همچنانکه زبان به خاطر مقصودی و رای آن به کار می‌رود، اشیاء طبیعی (سببک و درخت و حیوان) نیز از جهت آنکه به چه کار می‌آیند نمایان می‌شوند و وجودشان به خودی خود و برای خود معنایی ندارد. اما در رابطه‌ی استتیک با زبان است که اشیاء نیز همچون چیزهای برای خود، نه از جهت سودمندی یا زیانمندی‌شان برای ما، پدیدار می‌شوند و چشم می‌تواند به نمود خود به خود چیزها دوخته شود، فارغ از سود و زیان‌شان، و زبان می‌تواند بی‌قصد و غرض به کار رود و جمال آن جلوه کند. پس، این دو رویکرد به زبان درخور دو رویکرد به جهان است.

به عبارت دیگر، آنجا که زیبایی در زبان پدیدار می‌شود و زبان آراسته و جلوه‌فروشانه به میدان می‌آید نه ابزاری و کاربرانه، آنجاست که زبان نمودهای زیبایی را در جهان و طبیعت نیز بازمی‌گوید و بازمی‌نماید و میان آنچه زبان می‌گوید و آنگونه که خود پدیدار می‌شود، نسبتی سرراست هست. به همین دلیل است که حقوق و فلسفه و علوم را به زبان شعر نمی‌توان گفت و شعر را به زبان حقوق و فلسفه و علم؛ و اگر کسی چنین کند این کار جز کاری نابجا و بیانی نارسا

بخواهد بود، هم برای حقوق و فلسفه و علوم، هم برای شعر.

پس، اگر فردوسی به کلام خویش طنینی ویژه از آواها می دهد که درخور شعر حماسی است و سعدی و حافظ طنینی دیگر که درخور غزل عاشقانه است، از آنروست که معنایی که می خواهند بازگویند چنین طنینی را می طلبند. به عبارت دیگر، طنین و بافت کلام ایشان پاره‌ای جدایی ناپذیر از معنارسانی زبان آنان است. به همین دلیل است که در شیوه‌های دیگر کاربرد کلام، در حقوق و فلسفه و علم و کارکردهای روزینه‌ی آن، هر گاه کلامی که می‌خواهد رسانای معنا باشد و بس، طنین سبکی و آرایش سخنورانه به خود بگیرد. آنگاه گوینده در پی آن است که برای قانع کردن مخاطب خود از وجه ابزاری صرف زبان فراتر رود و از توان‌های دیگر زبان بهره گیرد و یا، نه تنها عقل را که «دل» را نیز بخواهد قانع کند.

نمود ابزاری زبان با نمود ابزاری چیزها در جهان تناسب ذاتی دارد. آنگونه که یک نجار به یک درخت نگاه می‌کند و چند و چون آن را از جهت آنکه، برای مثال، چند قطعه الوار از آن می‌توان ساخت، می‌سنجد و یا یک زمین‌شناس به کوه نگاه می‌کند و چند و چون آن را از جهت کانی‌های آن می‌سنجد، این سنجیدن با سنجیدگی ابزارها و جدوش‌هایی که برای بریدن درخت و تبدیل آن به الوار یا کاویدن کوه و بیرون کشیدن کانی‌هایش نسبت ضروری دارد. هر زبانی که اینجا به کار می‌رود، زبانی است در خدمت تکنیک‌ها و روش‌ها و زبانی است تکنیکی از این جهت. اما هنگامی که شاعر و نقاش و یا انسانی که برای هواخوری و قدم زدن به جنگل می‌رود، به درخت نگاه می‌کنند، درخت را نه از جهت فایده‌ای که از بریدن آن برمی‌آید، می‌نگرند، بلکه درخت را از آن جهت می‌نگرند که هست و نمود زندگی و زیبایی است. بس زبانی که در کار می‌آورند، چه شاعر چه نقاش، زبانی است درخور این نمودهای زندگی و زیبایی. زبانی است ستاینده‌ی این زندگی و زیبایی و اگر فنی در این زبان هست تنها از آن جهت است که نمودهای زندگی و زیبایی هر چه زنده‌تر و زیباتر یا آراسته‌تر پدیدار شوند. ازین رو، زبان شاعر و نقاش نیز زبانی است فنی و اندیشیده، اما آنچنان فنی که در خدمت نمود زیبایی است؛ فنی بی‌سود که جز نمود هنر هدف دیگری ندارد و درست رویاروی آن فنی است که هدف آن سودمندی است. ازین رو، شیوه‌ی رهیافت به درخت در تابلوی یک نقاش و تصویری که از آن در کتاب گیاه‌شناسی می‌بینیم با هم یکسان نیستند. فرق است میان یک درخت بلوط یا کاج آنچنان که یک نقاش چینی می‌بیند و گاه با چند حرکت قلم مورسم می‌کند و درختی از همین نوع که با دقت تمام، با تمام ریزه‌کاری‌هایی که نوعیت آن را نشان می‌دهد، برای یک کتاب گیاه‌شناسی نقاشی می‌شود. آن یک همواره یک اثر هنری می‌ماند و این یک همواره نقشی که تنها ارزش آموزش گیاه‌شناسی دارد و بس. تابلوی نقاش چینی میان ما و درخت نسبتی و حالتی برقرار می‌کند که آن نسبت و حالت را در نگاه کردن به تصویر کتاب گیاه‌شناسی پیدا نمی‌کنیم. این است آن حالت جادویی هنر که میان ما و چیزها نسبتی برقرار می‌کند جز نسبتی که علم و فن برقرار می‌کنند.

پس می‌توانیم گفت که ما دو گونه رهیافت به جهان و چیزها داریم، یکی رهیافت علمی-فنی که

منطقی ابزاری و سازگار با خویش دارد و امکان می‌دهد که جهان همچون میدان کارکرد اراده‌ی ما پدیدار شود. و دیگری رهیافت شاعرانه‌متمدانه که میدان اثرپذیری ماست از جهان و چیزهای آن و، به عبارت دیگر، حالت کنش‌پذیری ماست در برابر کنشگری علمی و فنی ما. دو گونه چشم گشودن به جهان است و گوش سپردن. و هر گونه چشم گشودن و گوش سپردن زبانی همساز با خود می‌طلبد.

پس ما هنگامی شاعریم و شاعرانه با جهان رویاروی می‌شویم که می‌گذاریم تا زبان نمایان شود و در جلوه درآید و از راه آن چیزهایی که در جهان هستند؛ و این آن نسبت و رابطه‌ی «حسی» (استتیک به معنای ریشه‌ای کلمه) با جهان و حضور در آن است، اما آنجا که زبان جلوه نمی‌کند و تنها ابزاری «قراردادی» برای بیان است و بس. آنجاست که جهان همچون میدان حضور خواست قدرت می‌شود و آنجا ما در پی هدف‌های خویش به چیزها می‌نگریم و به زبان گوش می‌سپاریم. یعنی، میان وجه زیبایی‌شناسیک زبان و وجه نمود زیبایی‌شناسیک جهان، جهان همچون میدان بازی وجود، و وجه ابزاری جهان و جهان همچون ابزاری در خدمت اراده‌ی خدا یا انسان برای جهانی دیگر یا چیزی دیگر نسبت ضروری هست.



توجه!

وجه اشتراک سال ۱۳۷۵ نسبت به سال گذشته افزودگی دارد از مشترکان گرامی انتظار داریم با ارسال وجه ما را یاری دهند. فرصت نامه‌نویسی و یادآوری مجدد نیست.